

## مشکلات روش شناختی نظریه مدرنیزاسیون در ایران قدرت احمدیان<sup>۱</sup>، نعمت ناصری آرا<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله سعی می‌شود علل ناکامی نوسازی غربی در توسعه ایران نشان داده شود. در این راستا از نظریه جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک روش انتقادی برای نشان دادن نقاط ضعف نظریه نوسازی استفاده شده است. و برای تجربی و عملیاتی‌تر نشان دادن این امر، اقدامات نوسازی ایران از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ بررسی شده است. در پایان سعی گردیده که الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت را به عنوان یکی از سطوح تحلیل ایرانی و اسلامی که درونزاد کشور ایران است؛ جایگزین گردد. بر این اساس سئوالی که می‌توان مطرح نمود این است که؛ علت عدم موفقیت پروژه نوسازی در ایجاد یک جامعه باثبات در ایران بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ چیست؟ فرضیه‌ای که در این رابطه می‌توان ارائه کرد چنین است: با توجه به نظریه جامعه‌شناسی تاریخی علت ناکامی و بن بست در پروژه نوسازی ایران طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در توهّمات شناختی نظریه نوسازی می‌باشد. در واقع نظریه نوسازی دارای یکسری مشکلات روش شناختی است که نمی‌تواند در کشوری چون ایران اجرایی گردد و در اینجا سعی می‌شود این مشکلات برجسته شود. نتایج حاصل از این تحقیق حاکی از آن است که به علت غیرتاریخی و غیر اجتماعی بودن نظریه نوسازی در ایران و همچنین به علت مشکلات روش شناختی نظریه نوسازی؛ این امر در ایران با مشکل مواجه شد و بایستی از یک الگوی بومی و درونزاد برای رسیدن به پیشرفت استفاده کرد که در نهایت الگوی ایرانی و اسلامی پیشنهاد می‌گردد.

واژگان کلیدی: نظریه نوسازی، جامعه‌شناسی تاریخی، غیر تاریخی و غیر اجتماعی، الگوی ایرانی اسلامی، روش اقتصادی

<sup>۱</sup> عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد علوم سیاسی

### چارچوب نظری و روش: نقد جامعه‌شناسی تاریخی بر متدولوژی نظریه‌نوسازی

جامعه‌شناسی تاریخی<sup>۳</sup> که دارای رویکرد انتقادی است در برابر نظریات با رویکرد پوزیتیویستی قرار می‌گیرد، و در برابر نظریات جهانشمول‌نوسازی معتقد است که برای رشد و توسعه جوامع؛ بایستی دو عامل مهم تاریخ و اجتماع را لحاظ کرد در حالی که روش اثباتی - و نظریه‌نوسازی - این دو را در نظر نمی‌گیرد.

در واقع جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک حوزه میان رشته‌ای بین تاریخ و جامعه‌شناسی قرار دارد و در حقیقت، جامعه‌شناسی جوامع پیشین بر اساس اسناد و گزارشات تاریخی بر جای مانده است. آبراهامز جامعه‌شناسی تاریخی را «عصاره و چکیده رشته جامعه‌شناسی» نام نهاده و مدعی است که جامعه‌شناسی تاریخی تقریباً ذاتی اندیشه جدید غرب در تبیین دنیای معاصر براساس دوره‌های تاریخی است. (Green and Troup, 1999) جامعه‌شناسی تاریخی در واقع علم "تغییر اجتماعی" است و در پی تبیین چگونگی و چرایی تغییر جوامع یا بازتولید آنهاست. (منوچهری، ۱۳۸۹) تاریخ در جامعه‌شناسی تاریخی نقش آزمایشگاه ندارد بلکه سازنده وضع موجود و ساختارها و نهادهای آن است در حالیکه در نظریه اثباتی تاریخ تنها یک آزمایشگاه است.

در واقع کانون روش شناختی و هستی‌شناختی جامعه‌شناسی تاریخی بر این فرض استوار شده است که، موضوع جامعه‌شناسی یک تغییر تاریخ‌گرایانه است که در محدوده زمان/مکان اجتماعی قرار دارد و این وضعیت هستی‌شناختی جامعه‌شناسی، اغلب نتایجی برای نظریه اجتماعی در بر دارد؛ استراتژی‌های تحقیقات اجتماعی و روش‌شناسی، شیوه‌هایی برای تجزیه و تحلیل گذشته به خوبی حال فراهم آورده است. براین اساس نمی‌توان جامعه‌شناسی تاریخی را به عنوان یک جامعه‌شناسی خاص تعریف کرد؛ اما به عنوان یک چشم‌انداز نظری ویژه در جامعه‌شناسی عمومی می‌تواند به خوبی یک جامعه‌شناسی خاص باشد. (Wilfred Spohn, 2009)

بنابراین دو عنصر اصلی در نظریه جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخی بودن<sup>۴</sup> و اجتماعی بودن<sup>۵</sup> آن است که این امر روش‌شناسی نظریه جامعه‌شناسی تاریخی را از روش‌شناسی

<sup>3</sup> - Historical sociology

<sup>4</sup>-Historicity

<sup>5</sup>-Sociality

نظریات پوزیتیویستی جدا می‌کند. در واقع جامعه‌شناسی تاریخی می‌خواهد بین تاریخ و اجتماع پیوند بزند. از لحاظ روش‌شناختی جامعه‌شناسی تاریخی به وسیله دو گرایش اصلی شکل می‌گیرد: ۱/ گرایش جامعه‌شناسانه. ۲/ گرایش تاریخی‌گرا. در گرایش جامعه‌شناسانه جامعه‌شناسی تاریخی بسیار تحت تأثیر و وابسته به ساختارگرایی<sup>۶</sup> به عنوان متد غالب در جامعه‌شناسی می‌باشد. راهبرد دوم در جامعه‌شناسی تاریخی؛ [بیشتر] تاریخی است تا جامعه‌شناسانه. این راهبرد پیش‌رونده [راهبرد تاریخی‌گرا] توسط افرادی چون تیلی، اسکاچپول، من و والراشتاین ارائه شده است. در این سنت که بسیار تحت تأثیر بریتانیا است، جامعه‌شناسی تاریخی شکل تجربی و "بازگوکننده گذشته"<sup>۷</sup> به خود می‌گیرد. این شاخه که به وسیله پیتر بورک<sup>۸</sup> نمایندگی می‌شود؛ که موضوعات جدیدی همچون سواد (تحصیلات)، مرگ و میر، سلامت، طفولیت<sup>۹</sup>، زندگی روزانه و فرهنگ عمومی در آن قرار می‌گیرند. (Delanty and F. Isin, 2003)

نظر پیتر بورک در مورد همگرایی جامعه‌شناسی و تاریخ بر این است که؛ تفاوت اساسی بین جامعه‌شناسی و تاریخ وجود ندارد، نوشته خوب تاریخی باید از جامعه‌شناسی استفاده نماید و مورخان نیز بایستی بتوانند در اقدامات جامعه‌شناسانه شرکت کنند. (Delanty and F. Isin, 2003). بنابراین این دو گرایش در پیوند با هم و مؤثر بر یکدیگر هستند، زیرا صرف تاریخ‌گرایی یا اجتماع‌مندی نمی‌تواند مقوله دگرگونی و حال را بر اساس نظر خود جامعه‌شناسان تاریخی، مشخص کند. بنابراین جامعه‌شناسی تاریخی از هر دو مورد برای مطالعات خود استفاده کرده و بهره می‌برد.

در تقابل جامعه‌شناسی تاریخی نظریه‌نوسازی قرار می‌گیرد که به مقوله تاریخ و اجتماع بی‌توجه است و دارای یک تفکر جهانشمول و خطی می‌باشد. در واقع نوسازی به معنی پیشرفت به سوی وضعیتی همانند وضعیت جوامع سرمایه‌داری صنعتی در غرب است. جامعه‌ای در حال مدرن شدن است که به ویژگی‌های مشترک جوامع توسعه یافته و جوامع مدرن دست یابد. پس می‌توان گفت که نظریات نوسازی - بر اساس تجربه غرب - نقش استعمار را مثبت می‌دانند و گذار را خطی و تکاملی می‌دانند، اشکال طبیعی را به

3- Structuralism

4- past-related

5- Peter Burke

6- childhood

اشکال اجتماعی ربط می دهند و به زمان و مکان بی توجهند. (Ray kiely, 1995) که جامعه شناسی تاریخی بر این نکات انتقاداتی وارد می کند که در زیر برخی از مهم ترین ویژگی های روش شناختی نظریه نوسازی که جامعه شناسی تاریخی آنها را در بوته نقد قرار می دهد، ارائه خواهد شد:

اولین و مهم ترین نکته ای که در مورد روش شناسی مدرنیزاسیون می توان بررسی کرد روش تک خطی بودن آن است. نظریه پردازان نوسازی معتقدند جوامع از یک نقطه ابتدایی شروع کرده اند تا به مرحله نهایی خود رسیده اند؛ بنابراین جوامع دیگر نیز برای رشد یافتن و رسیدن به نوسازی می بایستی همان مراحل را طی کنند. در واقع (نظریه پردازان نوسازی) مراحل مشابهی برای توسعه قائل اند و فرایند توسعه جامعه را دارای مراحل پیاپی ای می دانند. [برداشت مرحله گرا از تاریخ دارند]. در اینجا حتی مارکسیست ها هم -به عنوان یکی از کارگزاران مدرنیزاسیون- ارتقاء سرمایه داری در پیرامون را مهم می دانند، تا در بلند مدت شرایط مادی لازم را برای گذار به کمونیسم فراهم کند. (Ray kiely, 1995)

درواقع نوسازی در اینجا مترادف با غربی سازی و به معنای پذیرش شکلی ایده ها، نهادها و قالبهای مدرن غربی در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می باشد که در ادبیات کلاسیک توسعه به عنوان توسعه تک خطی مطرح است که بر اساس تجربه غرب نسخه واحدی را برای همه جهان ارائه می دهد و در ادبیات پست مدرن از آن به عنوان "کلان روایت ها و یا فراروایت ها" انتقاد شده است. (برژن هنته، ۱۳۸۱)

براین اساس می توان اشاره کرد که نظریات نوسازی:

- ۱- دارای یک منطق تکامل گرایی (توسعه گرایی) هستند.
- ۲- تغییر در پیرامون را نیازمند تغییر در مرکز می دانند (یعنی تغییر پیرامون را تابعی از تغییر مرکز تلقی می کنند). میزان توسعه یافتگی پیرامون را براساس اندازه فاصله اش (دوری اش) با غرب آزمون می کنند.
- ۳- ایده مشترکی در مورد رشد دارند. همه نظریه ها ترقی را معادل توسعه بازار و توسعه نیروهای تولیدی می دانند. (در حال که این تصور از ترقی تنها یک جنبه از مدرنیته است و از فهم جنبه های تاریک آن درمانده اند. چون رشد جنبه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... دارد. این تک بینی جنبه تاریکی به وجود می آورد

که در آن بازیگران اجتماعی در مقابل رشد اقتصادی ضعیف تصور می‌شوند). (Ray kiely, 1995)

در این راستا می‌توان از جامعه مکانیک و ارگانیک دورکیم، گمیشافت و گزلسافت تونیس، اجتماعاتی<sup>۱</sup> و جامعه‌ای<sup>۱</sup> وبر، جامعه نظامی و صنعتی اسپنسر یاد کرد. در واقع نظریات نوسازی بر مبنای یک منطق تکاملی و کاملاً برخلاف آنچه که جامعه شناسی تاریخی به آن معتقد است؛ یک مدل ایده آل از توسعه کاپیتالیستی را فرض می‌گیرند که دارای تأثیر مشابهی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف است (Ray kiely, 1995) و بر اساس آن معتقدند که تمام جوامع جهان سوم نیز بایستی در این مسیر حرکت کنند تا به نتیجه برسند. ولی در اینجا تفاوت‌های اجتماعی، تاریخی، ساختاری، نهادی، اقتصادی، فرهنگی، بین المللی و ... را در جوامع گوناگون و دوران‌های متفاوت تاریخی نمی‌بینند. دومین نکته مهم در مورد روش پوزیتیویستی و نظریه مدرنیزاسیون "مرحله‌گرا" بودن می‌باشد. یعنی مسیر خطی و تکاملی که در فوق ذکر شد دارای یکسری مراحل است که به شکل تسلسلی و زنجیره‌وار پشت سرهم می‌آیند، این مراحل را بایستی به ترتیب طی کرد تا به نقطه نهایی مدنظر تفکرات اثباتی رسید. این مراحل قابل جابه جایی نیستند و همانند مراحل رشد یک انسان یا موجود زنده اند که به شکل تسلسلی و زنجیره‌وار به هم پیوند خورده‌اند.

بنابراین نظرات پوزیتیویستی آنچه را که برای موجودات زنده و در طبیعت حاکم است در نظریات اجتماعی نیز جاری می‌دانند. در اینجا نوسازی و رسیدن به مدرنیته را همانند مراحل رشد یک موجود در نظر می‌گیرند که به شکل مرحله به مرحله و خطی، به پیش می‌رود و این مراحل از همدیگر جدایی ناپذیرند. همانند مراحل رشد یک انسان که از نطفگی تا پیری و مرگ یکسری مراحل پشت سر هم می‌آیند و امکان ندارد یکی از این مراحل حذف شوند زیرا کل رشد متوقف می‌شود و به مرحله نهایی نمی‌رسد. بهترین نمونه برای این امر مراحل تاریخی مارکس می‌باشد که در مورد رشد و تحول تاریخی جوامع معتقد است که جوامع از یک نقطه اولیه که در آن زندگی اشتراکی وجود داشته یعنی کمون اولیه آغاز می‌کنند که نقطه اولیه و مبدأ رشد جوامع می‌باشد پس از آن و در یک

---

1- communalization  
2- sociation

مرحله بالاتر نظام برده داری بر جوامع حاکم می‌شود در مرحله سوم فتوودالیت قرار می‌گیرد، سپس سرمایه داری، سوسیالیسم، کمونیسم و مرحله نهایی کمونیسم که مرحله نهایی و مقصد آخر رشد جوامع است، قرار دارد. (نقیب زاده، ۱۳۸۷)

بنابراین جوامع در مسیر نوسازی خود بایستی یکسری مراحل را پشت سر هم طی کنند تا به مرحله نهایی مدنظر خود برسند، این مراحل مداوم، متوالی، مستمر و جهانشمول‌اند و بدون وقفه طی می‌شوند. در مقابل این امر جامعه شناسی تاریخی معتقد است که به علت تفاوت‌های ساختاری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تاریخی و ... در درون جوامع، هر یک برای رسیدن به مرحله توسعه یافتگی باید مسیر و مراحل خاص خود را طی کنند و این مراحل در همه جوامع نمی‌تواند مشترک باشد.

نکته سوم مبحث "بازگشت ناپذیری" امر نوسازی است. در روش‌شناسی رویکردهای اثباتی و نظریه نوسازی، رسیدن به مرحله مدرنیته و نقطه نهایی آن را بازگشت ناپذیر می‌دانند. زیرا براساس دانش تجربی مورد استفاده در تفکرات اثباتی چنین امری در نوسازی جوامع غربی و توسعه یافته رخ نداده است و امر شکست‌ناپذیری نوسازی به سایر جوامع نیز قابل تسری است.

این نظریات معتقدند که جوامع زمانی به نوسازی و مدرنیته دست یابند امکان بازگشت از این امر برای آنها غیرممکن است. در واقع رسیدن به مرحله نهایی رشد مرحله ای بازگشت ناپذیر است و خللی در امر نوسازی جوامع نمی‌توان ایجاد کرد. بنابراین کشورهای که در مسیر نوسازی قرار می‌گیرند اگر بتوانند مراحل نوسازی را طی و به درجه‌ای از مدرنیته برسند امکان شکست این امر در مرحله نهایی وجود ندارد و موفقیت آن مستمر و پایدار خواهد بود. در اینجا نیز معتقدند همانگونه که یک موجود ارگانیک اگر به مرحله نهایی رشد خود برسد امکان بازگشت از آن نیست؛ همانند مرحله درخت شدن یک دانه و یا انسان شدن یک نطفه، که نه می‌توان درخت را به مرحله دانه بودن برگرداند و نه انسان را به مرحله جنینی یا نطفگی بازگشت داد؛ نوسازی نیز مقوله‌ای است که بازگشت ناپذیر و به بیانی شکست ناپذیر است.

آخرین نکته‌ای که در اینجا می‌توان مطرح کرد بحث از "غیرتاریخی و غیر اجتماعی بودن" نوسازی می‌باشد، بحث توسعه تک خطی‌ای که در فوق مطرح شد با خود غیرتاریخی و غیراجتماعی بودن را نیز به همراه دارد. زیرا تفکرات تک خطی و نظریه نوسازی به علت

جهانشمول بودن، معتقدند که امر نوسازی در تمامی دوران‌ها یکسان است و استثنایی در آن قائل نیستند و این امر را فرازمانی-فرامکانی می‌دانند. درواقع نه به عنصر زمان توجهی دارند؛ زیرا نوسازی را در همه دوران‌ها قابل اجرا می‌دانند و نه عنصر اجتماع را در نظر می‌گیرند زیرا نظریات نوسازی (و روش اثباتی) جامعه خاصی را در نظر ندارند و در این روال و در طی این طریق به فرایند و اوضاع درونی جوامع توجه نمی‌کنند و نقشی برای آن قائل نیستند.

در واقع مکتب نوسازی با چشم پوشی از تاریخ کشورهای جهان سوم فرض میکند که این کشورها اکنون، بر اساس تجربه کشورهای غربی، در مراحل اولیه توسعه خود قرار دارند و بنابراین لازم است با سرمشق قراردادن کشورهای مزبور، راه آنان را در رسیدن به توسعه دنبال کنند. (آلوین سو، ۱۳۸۸)

جامعه‌شناسی تاریخی معتقد است که نظریه نوسازی به علت توهمات روش‌شناختی که دارد، بدون توجه به مسائل ارزشی، نهادها، ساختارها، سیاستگذاری و عوامل اجرایی متفاوت در درون جوامع به توسعه یافتگی آنها معتقد است، در حالی که این امر براساس ساختارهای درونی جوامع از یکسو و ویژگی‌های آنها متفاوت است؛ ولی نظریاتی که روش پوزیتیویستی دارند همانند نظریه نوسازی به دلیل عدم توجه به ساختارهای درونی ویژگی‌های داخلی جوامع، به ارائه یک اصول کلی می‌پردازند. همچنین مباحث خود را در چنان سطح بالایی از انتزاع مطرح می‌کنند که فرضیات آنان از محدوده‌های زمان و مکان فراتر می‌رود. بعلاوه، تحقیقات آنان فاقد مطالعات تاریخی پسین و پیشین می‌باشد و تحقیقات تطبیقی ملی در یک دوره مفروض را تحقیقات تاریخی و معتبر برای همه زمان‌ها می‌دانند. (آلوین سو، ۱۳۸۸)

جامعه‌شناسی تاریخی مدعی راهی برای گسست از تکامل‌گرایی است و تمام قوانین تاریخ را رد می‌کند و با جدیت اصل درون جوشی، استمرار و یک‌گونگی که بنیان افراط در تاریخ‌گرایی را در بسیاری از نظریات جامعه‌شناسی کلاسیک تشکیل می‌دهد به دور می‌افکند. (برتران بدیع، ۱۳۷۶) درواقع جامعه‌شناسی تاریخی بیش از آنکه به دنبال رسیدن به علیت‌ها باشد می‌خواهد خلاف آمدهای مدرنیست‌ها را روشن کند و نشان دهد که چگونه روش‌های ترکیبی آنها به نتایج غلط رسیده است. (دلیرپور، ۱۳۸۹)

جامعه‌شناسی تاریخی مدعی است که نظریه نوسازی براساس مشکلات روش شناختی که در فوق مطرح شد، دچار ۴ توهم معرفت شناختی است که عبارتند از طبیعی دیدن، تغییر ناپذیری، شی انگاری و هم ریختی. و سعی دارد که در مقابل این توهمات و اعتقاداتی که نظریه نوسازی (همانند دیگر نظریات پوزیتیویستی دارد)، نظرات خود را ارائه کند. در اینجا ابتدا این توهمات مطرح و سپس به بن‌بست‌های نوسازی پرداخته خواهد شد.

منظور از "شی انگاری" آن است که؛ در اینجا حال از گذشته فاصله دارد و نسبت به گذشته "مهر و موم"<sup>۱۲</sup> شده است، که این امر سبب می‌شود حال در یک وضعیت ایستا، خودسازنده، مستقل و وجود شی شده باشد؛ در نتیجه هیچ ارتباطی با متن اجتماعی-تاریخی خود ندارد. نظریه نوسازی در اینجا معتقد است که حال خودجوش و خود سازنده است و از این واقعیت که مبدأ تاریخی ایستا و کاملاً تمام شده و کامل نیست، غافل است. در صورتی که حال فرایندی در حال شکل‌گیری و بازسازی است. (Hobden and, 2001) (Hobson

نظریه نوسازی حال را به عنوان یک جعبه‌ای مهر و موم شده در نظر می‌گیرد که گذشته‌ای برای آن تصور نمی‌کند. حال در اینجا بدون ریشه است و خودبه خود به وجود آمده است. براین اساس نظریه نوسازی برای مطالعات و بررسی‌های خود فقط اکنون و حال را در نظر دارد و به گذشته جوامع و تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنها توجهی نمی‌کند. نظریه نوسازی بر این اساس فرایند مدرن شدن جهان را همانند کالایی می‌نگرد که نه گذشته‌ای برای آن قائل است و نه به شرایط تاریخی و اجتماعی آن توجهی دارد و نوسازی را یک فرایند کاملاً مستقل و خودبنیاد می‌داند و در این راه به صرف وجود شاخص‌های سخت افزاری همچون صنعتی شدن و بالارفتن سواد و آموزش و شهرنشینی و ... اکتفا می‌کند.

دومین نکته شناختی در نظریه نوسازی "طبیعی دیدن" این امر است که وضع کنونی و "حال" [جوامع] طبیعی پنداشته می‌شود و معتقدند که وضعیت حال به شکل خودبه خود (خودجوش)<sup>۱۳</sup> به وجود آمده است و نسبت به گذشته بی‌طرف است، براین اساس حال را مطابق با الزامات و ضروریات طبیعی بشر می‌دانند. بنابراین تأثیر فرایندهای تاریخی قدرت

<sup>1</sup>-sealed off

<sup>13</sup>-spontaneously



اجتماعی، محرومیت اجتماعی/هویت‌ی و نُرم‌هایی که حال را ایجاد کرده‌اند، مبهم می‌دانند. (Hobden and Hobson, 2001)

به علت طبیعی و خودجوش پنداشتن حال نقش عوامل اجتماعی و تاریخی را در ایجاد آن در نظر نمی‌گیرند و وضعیت کنونی جوامع را پدیده‌ای طبیعی همانند سایر پدیده‌های طبیعی موجود می‌پندارند. بر این اساس، نظریه پردازان نوسازی تاریخ را به یک گونه تفسیر می‌کنند و اصول جهان طبیعی را به اصول جهان اجتماعی تعمیم می‌دهند. بنابراین نظریه پردازان نوسازی، توسعه را طبیعی می‌دانند نه اینکه آن را به شکل یک فرایند اجتماعی و تاریخی آنالیز کنند. توسعه‌گرایی (تکامل‌گرایی) را به عنوان ایده‌ای که به شکل طبیعی رخ می‌دهد و فرایندی اجتماعی و تاریخی نیست، تعبیر می‌کنند. (Ibid: 57)

سومین ویژگی و مؤلفه شناختی نظریه نوسازی مبحث "تغییرناپذیری" آن است. که معتقدند حال پدیده‌ای ابدی و ازلی<sup>۱۴</sup> است و آن را طبیعی پنداشته و در برابر تغییرات مقاوم می‌دانند. در واقع این نظریات فرایندهایی، که حال را به عنوان یک نظم در حال تغییر به وجود آورده‌است را، نمی‌بینند (Hobden and Hobson, 2001) معتقدند که حال در برابر تغییر ساختاری مقاوم و محفوظ است و ابدی (جاودانی) می‌باشد. [در واقع] این اعتقاد به تغییرناپذیری مسئله‌ای پرابلماتیک و مشکل ساز است زیرا این امر فرایندهایی که قابلیت تغییر و یا مورفوژنتیک<sup>۱۵</sup> را که در نظم کنونی برقرار می‌کند، نادیده می‌گیرد. (Ibid:8)

در ویژگی معرفت شناختی "هم ریختی" نیز چنین پنداشته می‌شود که تمام سیستم‌های داخلی و بین‌المللی و دوران‌ها و جوامع دارای یکسری ویژگی‌ها و خصایص یکسان هستند و در واقع تصور می‌شود که تمام سیستم‌های تاریخی هم ریخت و هم منطبق‌اند که در نتیجه آن از درک ویژگی‌هایی که مخصوص حال است، وا می‌ماند. (Hobden and Hobson, 2001) در واقع در مؤلفه هم‌ریختی مدنظر نظریه‌پردازان نوسازی جدایی‌ها و تفاوت‌های بین سیستم‌ها و دولت‌های تاریخی به شکل ملایمی به پایان می‌رسند و نهایتاً محومی-شوند (Ibid:9). در اینجا همه سیستم‌ها، جوامع و نظام‌های بین‌المللی و... همسان و هم

<sup>14</sup>-eternalized

<sup>15</sup>-morphogenetic

شکل در نظر گرفته می‌شوند و تفاوت‌های بین آنها نادیده گرفته شده و به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

در مؤلفه شناختی هم‌ریختی همه جوامع را یک شکل و هم‌ریخت می‌بینند و در واقع به تفاوت‌های داخلی جوامع نسبت به همدیگر اعتقادی ندارند و به نوعی برداشت تک خطی برای جوامع قائلند. (جمشید بهنام، ۱۳۷۵) لذا بر این اساس است که نظریات نوسازی برای همه جوامع یک نسخه هم‌شکل می‌پیچیند و به ارائه یک راه حل برای همه آنها می‌پردازند.

### نوسازی در بن‌بست: بررسی ناکارآمدی فرایند نوسازی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۵۷

حکومت پهلوی برای ایجاد نوسازی و دست یافتن به سطحی از توسعه یافتگی به اقداماتی در زمینه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دست زد. اقدامات حکومت در برخی زمینه‌ها همچون طرح‌های زیربنایی که در صنعت، کشاورزی، حمل و نقل و ... در قالب برنامه‌های عمرانی پنج‌گانه انجام شد موفقیت‌هایی بدست آورد ولی این موفقیت‌ها نتوانستند ایران را به سطحی از توسعه یافتگی که مدنظر حکومت پهلوی بود، برساند. اقدامات انجام گرفته یا بسیار ناچیز بودند و یا اینکه بر اثر کمک‌های خارجی و بالارفتن درآمدهای نفتی، به شکل یک شبه و مقطعی انجام می‌شدند و در بلندمدت نتوانستند کشور را به ثبات و توسعه برسانند. در این زمینه می‌توان بن‌بست‌های رخ داده در نوسازی ایران را در سه مقوله کلی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بررسی کرد و در مورد هر کدام از آنها به شکل مفصل و مبسوط به چندین نکته اشاره کرد که در ذیل بررسی خواهند شد.

#### ۱. بن‌بست‌های اقتصادی:

یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین حوزه‌هایی که حکومت پهلوی برای دستیابی به نوسازی بر روی آن بیشترین برنامه‌ریزی کرده بود بخش اقتصادی بود زیرا این حوزه همانگونه که رویکردهای مدرنیزاسیون مطرح می‌کنند برای رساندن کشورها به مرحله توسعه یافتگی، اصلی‌ترین حوزه می‌باشد. ولی به علت آنکه اقداماتی که در این بخش انجام شد بیشتر به تقلید از غرب انجام بودند، نتوانستند بین سنت و مدرنیته در ایران پیوند بزنند و در نتیجه با بن‌بست مواجه شدند که اهم این بن‌بست‌ها بدین شرح است:

#### ۱-۱. بالارفتن واردات و تخریب کشاورزی:

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، کشاورزی ایران وضعیت نسبتاً خودکفایی داشت که با وقوع کودتا در بخش کشاورزی مشکلاتی پدید آمد و شاهد واردات هرچه بیشتر هستیم که این امر در سال ۱۳۳۸ به اوج خود می‌رسد. (منصوری، ۱۳۷۹). در این دوره سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی از ۵۰ درصد در دهه ۱۳۲۰ به ۹/۲ درصد در سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷ کاهش می‌یابد. واردات محصولات کشاورزی از ۱۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۲/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ می‌رسد. یعنی ۱۴ درصد نیازهای غذایی کشور از خارج تأمین می‌شود. (جان فوران، ۱۳۸۲)

برنامه‌های اقتصادی کشور نیز به علت آنکه جهت‌گیری صنعتی داشتند کشاورزی را روز به روز بیشتر به حاشیه می‌رانند. زیرا با این استراتژی کالاهایی که از خارج وارد می‌شدند اکثراً کالاهای صنعتی بودند، در نتیجه بایستی صنایع رشد می‌کردند که جایگزین کالاهای صنعتی وارداتی شوند. بنابراین اکثر امکانات کشور به سمت صنعت می‌رفت و قسمت محدودتری جذب بخش کشاورزی می‌شد. (عیوضی، ۱۳۸۵)

به علت مشکلات کشاورزی کابینه علی امینی بر سر کار آمد، تا اوضاع کشاورزی را بهبود بخشد ولی بع نشته پیرآوری وی نیز کاری از پیش نبرد زیرا: «راه حل وی نیز برای اصلاح اوضاع اقتصادی کشور به دلیل آنکه درونزاد نبود فقط توانست به طور موقت اوضاع را تا حدودی سامان دهد». (پیتر آوری، ۱۳۶۷-۱۳۶۸: ۱۴۷) در زمان وی اصلاحات ارضی برای مکانیزه کردن کشاورزی صورت گرفت ولی اصلاحات ارضی نیز اگرچه از سال ۱۳۴۰ آغاز و تا ۱۳۵۱ ادامه یافت موفقیتی به همراه نداشت زیرا تمام جمعیت کشاورز را دربرنگرفت و به روایت فرد هالیدی، «در عمل قانون اصلاحات ارضی پس از ۱۰ سال فقط شامل ۳۰٪ از دهات ایران (۱۴۶۴۶ه) می‌شد که فقط ۱۰٪ (۳۹۲۰ه) از آن کاملاً تقسیم شده بود و بقیه روستاها فقط چند دانگ به دهقانان فروخته شد و صاحب زمین‌شده‌ها فقط ۴۶۶،۶۹۰ خانواده از کل ۳/۵ میلیون خانواده روستایی (۱۷ میلیون نفر) بودند یعنی کمتر از یک پنجم دهقانان ایران». (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۱۹)

همچنین اصلاحات ناموفق ارضی سبب توسعه فقر و بیکاری و در نتیجه مهاجرت از روستاها به شهرها شد به گونه‌ای که: «از سال ۴۵ تا ۵۵ نیروی کار شهری ۵۴ درصد ترقی یافت در حالی که نیروی کار روستایی فقط ۱۰ درصد افزایش یافت که حدود ۳۵ درصد از

این افزایش جمعیت در شهرها ناشی از مهاجرت از روستاها به شهرها بود.» (جان فوران، ۱۳۸۲: ۴۸۰)

## ۱-۲. عدم وجود صنایع مستقل ملی و توسعه صنعت وابسته:

دومین بن‌بست اقتصادی در زمینه صنعت رخ داد زیرا حکومت پهلوی در جهت مدرنیزاسیون ایران نتوانست به توسعه صنایع ملی اقدام کند و بیشتر صناعی که در پیش گرفته شدند صنایع وابسته بودند و به توسعه صنایع بومی و ملی توجهی نشد و اقداماتی که در این زمینه انجام شد، سبب وابستگی صنعتی هرچه بیشتر کشور به غرب گشت که علت اصلی آن اتکای تولیدات صنعتی به کمک‌های خارجی (مخصوصاً آمریکا) بود که بعد از ۱۳۳۲ افزایش فراوانی یافت.

سرمایه‌گذاری‌های صنعتی که انجام می‌شد نیز به سمت صنایع سنگین بود که ارتباط مستقیم با غرب داشت به گونه‌ای که سهم سرمایه‌گذاری‌های دولتی در صنایع سبک سنتی از ۷۷/۳٪ طی سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۴۱ به ۳/۸٪ تا دوره پنجم توسعه سقوط کرد ولی در صنایع سنگین طی همین دوره از ۵/۷٪ به ۸۰٪ افزایش یافت. (موثقی، ۱۳۸۵)

جان فوران نیز به علت مشکلاتی که در مورد صنعتی کردن ایران و توجه به صنایع سنگین و فراموشی صنایع سبک بومی وجود داشت معتقد است که: "در پس همه معضلات ایران ضعف ساختاری ایران قرار داشت که خود حاصل ماهیت وابسته فرابند صنعتی شدن ایران بود." (جان فوران، ۱۳۸۲، ۴۸۵)

به علت همین مشکلات ساختاری که در صنعتی کردن کشور وجود داشت شاهد رشد صنایع مونتاژ هستیم که این امر پس از انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری بیشتر شد و یک وابستگی مضاعف برای کشور به وجود آورد مخصوصاً در زمینه ابزارآلات صنعتی برای صنایع مونتاژ. (منصوری، ۱۳۷۹)

دسته دوم از مباحثی که نشان‌دهنده صنعت وابسته ایران و در کل وابستگی اقتصادی ایران، به خارج است میزان کمک‌هایی است که طی این مدت رژیم پهلوی از خارج و مخصوصاً آمریکا دریافت نموده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا بلافاصله حدود ۶۸ میلیون دلار به ایران کمک مالی کرد، که عمدتاً برای ترمیم بودجه حکومت ایران بود و در سال (۱۹۵۴) ۱۳۳۳ کمک‌های آمریکا به ایران بالغ بر ۶۰ درصد

هزینه‌های حکومت ایران در آن سال بود، در دوره ۵۵-۵۹ میلادی (۱۳۳۴-۱۳۳۸) این کمک‌ها بطور میانگین معادل ۲۲٪ و در دوره‌ی ۱۹۶۰-۶۳ (۱۳۳۹-۱۳۴۲) بطور میانگین معادل حدود ۱۴٪ از هزینه‌های حکومت بودند. (گازپوروسکی، ۱۳۷۹)

بدین ترتیب به دلیل توسعه صنایع غیر بومی و سنگین و عدم توجه به صنایع سبک بومی کشور که علت این امر در صنایع مالی خارجی و درآمدهای نفتی بود، مقوله توسعه صنایع ملی در کشور با شکست مواجه شد و بیشتر در جهت توسعه صنعت وابسته بود.

### ۳-۱. توسعه وابسته به نفت:

وابستگی اقتصاد به نفت و رانتیه بودن اقتصاد ایران از دیگر مسائلی بود که اقتصاد ایران را به بن بست کشاند. دکتر محمد مصدق در زمان نخست وزیری خود اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفته بود ولی با سقوط کابینه وی و برقراری قرارداد کنسرسیوم اقتصاد کشور کاملاً به نفت وابسته شد و مبنای تمام اقدامات اقتصادی کشور در سال‌های پس از کودتا درآمدهای نفت شد. در نتیجه قرارداد کنسرسیوم و افزایش تولید نفت، ایران به چهارمین تولیدکننده نفت و دومین صادر کننده بزرگ آن تبدیل شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۹)

درآمد نفتی ایران در این مدت زمان از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به ۲۰ میلیارد دلار در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۵ رسید. تولید سالانه نیز از ۳۹۰ میلیون بشکه در ۱۳۳۹ به ۱۹۱۳ میلیون در ۱۳۵۷ رسید. (جان فوران، ۱۳۸۲: ۴۶۳) نفت طی این ۲۳ سال ۵۵ میلیارد دلار درآمد نصیب ایران کرد. طی این سال‌ها، بطور متوسط بیش از ۶۰٪ درآمد دولت و ۷۰٪ از درآمد ارزی سالانه از این منبع تأمین می‌شد و ایران به یک دولت رانتی به معنای واقعی کلمه تبدیل شد. (همان)

بنابراین اگر اقدامات و پیشرفت‌هایی در کشور رخ داد حاصل فرایندهای اقتصادی بلند مدت و زیربنایی نبود و منبع اصلی این اقدامات از ناحیه نفت به عنوان یک درآمد طبیعی و البته شکننده بود و در نتیجه با درآمدهای نفتی حاصله برای کشور روند نوسازی نتوانست از درون جامعه برخیزد و توسعه ایران کاملاً به نفت وابسته شد و نتوانست به رشد پایدار برسد و درآمدهای نفت از عواملی بود که اقتصاد کشور را در شرایط بن بست قرار داد.

### ۴-۱. اوضاع اقتصادی در سال ۱۳۵۶

از دیگر نشانه‌های عدم موفقیت نوسازی در ایران و شکنندگی آن آمارهای اقتصادی‌ای است که بتدریج خود را در سال ۱۳۵۶ نشان داد، نوسازی با رشد پایدار در جوامع همراه است ولی در ایران این امر رخ نداده بود و آثار آن با مشکلاتی که در سال ۱۳۵۶ در ایران به وقوع پیوست، خود را نشان داد. این برنامه‌های نوسازی از آنجایی که از خارج تحمیل شده بودند و پشتوانه مالی آنها درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی غرب بود با کاهش درآمدهای نفتی و آغاز شرایط انقلابی، عدم موفقیت خود را نشان داد. در ذیل برخی از اصلی‌ترین این شاخص‌ها ارائه می‌شوند:

تورم: تورم که در پایان دهه ۴۰ در کشور بسیار پایین آمده بود و حتی در برخی آمارها تورم ایران در این مدت زمان صفر اعلام شده بود (ر.ک آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۶۱۳) در اوایل دهه ۵۰ رو به بالا رفت و در سال ۵۶ میزان تورم کشور به ۴۰٪ رسید. (رهبری، ۱۳۷۹)

بیکاری: یکی از تأثیراتی که تورم در جامعه به همراه داشت ایجاد بیکاری در جامعه بود زیرا این دو بر همدیگر تأثیر مستقیم می‌گذارند. طی مدت زمان سه سال بیکاری در ایران حدود ۹ برابر شد (سالی سه برابر) که این میزان بیکاری در کشوری که دارای اقتصاد نوسازی شده باشد طی این مدت کوتاه بعید به نظر می‌رسد. (روح‌الله حسینیان، ۱۳۸۳) فرد هالیدی نیز معتقد است که طبق آمارهای موجود در ایران (هرچند این آمار را متقن نمی‌داند)، تعداد بیکاران از حدود ۱۵۸,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۵ به حدود ۳۲۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۱ و ۳۷۵,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶؛ یعنی تقریباً ۳/۵ درصد از جمع کل رسیده است. (هالیدی، ۱۳۵۸)

ضریب جینی<sup>۱۶</sup>: در سال ۱۳۵۶ بالاترین اختلاف ضریب جینی نه تنها در تاریخ ایران بلکه در جهان تجربه شد، در این سال نسبت دهک اول به دهک دهم به ۱ به ۳۸ رسید درحالی که این آمار در دهه چهل ۱ به ۱۷ بود. (<http://www.ghanonline.ir>)

ضریب جینی یک واحد اندازه‌گیری پراکندگی آماری است که معمولاً برای سنجش میزان نابرابری در توزیع<sup>۱۶</sup>- این ضریب با نسبی تعریف می‌شود که ارزشی بین صفر و یک. درآمد یا ثروت در یک جامعه آماری استفاده می‌شود هر چقدر ضریب جینی نزدیک به عدد صفر باشد، برابری بیشتر در توزیع درآمد را نشان می‌دهد و بالعکس هر دارد. چقدر ضریب جینی نزدیک به عدد یک باشد، توزیع نابرابر درآمد را مشخص می‌کند.

## سومین کنفرانس آکادمی اسلامی ایرانی - شیرفت

واکاوی منابع و نظریه های رایج توسعه و تجارت ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی - شیرفت

ارديبهشت و خرداد ۱۳۹۳

جنبه دیگر از توزیع درآمد شکاف درآمدی بین شهر-روستا بود. با اینکه هنوز بیش از نیمی از جمعیت کشور در روستاها زندگی می کردند (۵۳٪ طبق سرشماری سال ۱۳۵۵) ولی شکاف درآمدی بین شهر و روستا همچنان رو به بالا بود این نسبت که از ۲/۱۳٪ در سال ۱۳۳۸ به ۱/۹۱٪ در سال ۱۳۴۴ کاهش یافته بود، مجدداً روبه افزایش گذاشت و در سال ۱۳۵۱ به ۳/۲۱٪ افزایش یافت. این اختلاف در سال های پایانی حکومت پهلوی مخصوصاً در سال ۱۳۵۶ همچنان رو به افزایش گذارد. (هالیدی، ۱۳۵۸)

*تراز بازرگانی:* تراز بازرگانی ایران در سال ۵۶ منفی بود و در شرایط بسیار بدتری نسبت به سال های قبل قرار داشت و در حالی از میزان صادرات ایران کاسته می شد که واردات کشور همچنان روبه افزایش بود. خالص صادرات کالاها و خدمات از ۵۷۰ در سال ۱۳۵۵ به ۲۶۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت. (بانک مرکزی ایران. جداول تولید ملی (به قیمت جاری) جدول ش ۲۴ پس انداز ملی به قیمت بازار)

*درآمد و تولید ناخالص ملی:* درآمد و تولید ناخالص ملی نیز که از سال ۱۳۳۲ روندی روبه رشد را تجربه می کرد با کاهش درآمدها و بروز مشکلات داخلی کشور در سال ۵۶ دچار نزول شد و در مواردی منفی گشت. رشد درآمد و تولید ناخالص ملی از ۳۵٪ در سال ۱۳۵۵ به ۱۳/۵٪ در سال ۱۳۵۶ رسید. رشد گروه نفت نیز از ۲۴/۸٪ در سال ۱۳۵۵ به ۳٪ در سال ۱۳۵۶ تنزل پیدا کرد. (بانک مرکزی ایران. جدول تولید ملی. شماره ۲، رشد درآمد و تولید ناخالص ملی برحسب فعالیت های اقتصادی (درصد)).

همچنین درآمد ملی نیز به قیمت جاری از ۵۵/۱٪ در سال ۱۳۵۳ به ۳/۵٪- در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت؛ که این کاهش درآمد در بخش نفت بیشتر از همه مشهود بود و از ۱۳/۳٪ در سال ۱۳۵۵ به ۸/۱٪- در سال ۱۳۵۶ رسید (بانک مرکزی ایران. جدول تولید ملی. شماره ۲، رشد درآمد و تولید ناخالص ملی برحسب فعالیت های اقتصادی (به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶) و درآمد سرانه نیز در همین زمان مشابه از ۸۸۴۷ هزار ریال به ۸۲۸۹ هزار ریال به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶ کاهش یافت. (همان)

*سرمایه گذاری های خارجی:* سرمایه گذاری های خارجی و سرمایه های مالی کشور نیز در سال ۱۳۵۶ کاهش و تنزل یافت به گونه ای که سرمایه و مشارکت در شرکت ها از ۴۶/۱۴۸ میلیون ریال در سال ۱۳۵۵ به ۲۰/۲۹۷ میلیون ریال در سال ۱۳۵۶ تنزل یافت و کل منابع مالی مؤسسات مالی شامل طلا، پس اندازها، وام و... نیز از ۱،۲۳۱،۳۶۰ میلیون

ریال در سال ۱۳۵۵ به ۷۶۰,۰۵۵ میلیون ریال در سال ۱۳۵۶ کاهش پیدا کرد (جدول منابع مالی مؤسسات مالی).

بنابراین در سال ۱۳۵۶ ثابت شد که آنچه در اقتصاد ایران رخ داده رشدی مقطعی و ناپایدار بوده است نه نوسازی و توسعه یافتگی و نشانه اصلی این امر با افت درآمدهای نفتی و بروز شرایط انقلابی در ۱۳۵۶ نمایان شد. پس نوسازی اقتصادی حکومت پهلوی به دلایل فوق نتوانست به نتیجه برسد و اقتصاد کشور را در برخی موارد به بن‌بست کشید که برخی از مهم‌ترین نکات و آمارهای نشان دهنده این بی‌ثباتی‌های اقتصادی بررسی و مطرح شدند.

## ۲. بن‌بست‌های سیاسی:

دومین حوزه مهمی که برای رسیدن به نوسازی دارای اهمیت فراوانی است حوزه سیاسی می‌باشد. حتی برخی از اندیشمندان نوسازی سیاسی را مقدم بر نوسازی اقتصادی می‌دانند. در حکومت پهلوی نیز با وجود اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد خفقان و فشار سیاسی حکمفرما بود؛ ولی در سالهای پایانی حکومت پهلوی، به علت فشارهایی که از خارج (مخصوصاً حکومت کارتر) بر شاه وارد می‌شد و همچنین برای حرکت کشور به سمت نوسازی؛ اقداماتی در جهت رفع فشارها و دادن آزادیهای سیاسی انجام گرفت. دو نمونه اصلی از این اقدامات ایجاد احزاب سیاسی و دادن آزادی‌های سیاسی به مردم بود. ولی به علت وجود حکومت پادشاهی و مستبدی که وجود داشت این اقدامات بیشتر جنبه تقلیدی داشتند و نه اینکه واقعا نشانه دموکراسی باشند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد احزاب سیاسی بتدریج ممنوع اعلام شدند و جبهه ملی از هم پاشید و سران آن دستگیر، تبعید و یا اعدام شدند و حتی بخش مخفی ۱۷ حزب توده نیز سرکوب گشت. این عدم نظام رقابتی در بین احزاب و عرصه سیاسی ایران تا سال‌های پایانی حکومت که احزاب به شکل غیرقانونی به فعالیت می‌پرداختند، وجود داشت. ولی شاه بعد از کودتا به تقلید از الگوی آمریکایی-انگلیسی نظام دوحزبی به ایجاد احزاب مردم (حزب اقلیت) و ملیون [و حزب ایران نوین] (حزب اکثریت) مبادرت کرد تا این احزاب بتوانند نمایانگر دموکراسی در کشور باشند (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۳۸). در این راستا خود شاه می-

<sup>۱</sup> - قسمت علنی پس از سوءقصد نصر فخرآرایی به شاه در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران، غیرقانونی اعلام شده بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۰۰)



## سومین کنفرانس آکادمی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

گوید: "چون شاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی کنم." (محمدرضا پهلوی، ۱۳۴۸: ۳۳۶-۳۳۷)

با عدم موفقیت نظام دوحزبی فرمایشی، در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ دستور تأسیس حزب رستاخیز به وسیله شاه صادر گردید و نظام تک حزبی حاکم شد محمدرضا شاه در زمینه عضویت در حزب رستاخیز می‌گوید: «کسی که وارد حزب جدید سیاسی نشود، دو راه در پیش دارد. چنین شخصی یا وابسته به یک سازمان غیرقانونی است یا به حزب غیرقانونی توده و به بیان دیگر یک خائن است... و جایش در یکی از زندانهای ایران است، یا اگر مایل باشد می‌تواند همین فردا کشور را ترک کند، زیرا ایرانی نیست...» (اصغر صارمی شهاب، ۱۳۷۸: ۴۵) در واقع اقدام شاه به تشکیل نظام تک حزبی در ایران نشان‌دهنده شکست نظام دوحزبی تقلیدی حکومت پهلوی و به بن بست رسیدن این مقوله از نوسازی در ایران بود.

عدم وجود آزادیها:

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شاه با یک حکومت مرکزی قوی توانست اوضاع کشور را کنترل کند و مانع از وجود آزادیهای سیاسی و اجتماعی در کشور گشت و هیچ نوع آزادی سیاسی و اجتماعی برای مردم قائل نبود؛ احزاب ملی سرکوب شدند و در مورد حزب توده شبکه نظامی آن (نزدیک به ۷۰۰ افسر و ۲۵۰۰ درجه دار) کشف و متلاشی شد و سرکوب مذهبیون نیز با ترور نافرجام علاء توسط فدائیان اسلام؛ در یک بعد وسیع در پیش گرفته شد. (منصوری، ۱۳۷۹)

در نتیجه فشارها و عدم وجود آزادی‌های سیاسی و حزبی بتدریج حرکت‌های چریکی در اوایل دهه ۵۰ آغاز شد و شمار زندانیان سیاسی در ظرف مدت کمتر از ۵ سال از چند صد نفر به چندین هزار نفر رسید و قوانین مربوط به زندانیان نیز بسیار سخت تر شد. (زیباکلام، ۱۳۷۲) این فشارها در زمینه‌های فرهنگی نیز تشدید شد مثلاً در زمینه حجاب، ازدواج، زنان و ... نیز فشارها و عدم آزادی‌ها تشدید شدند.

فشار و خفقان نظام حاکم به اندازه‌ای زیاد بود که دولت‌ها و سازمان‌های خارجی نیز شاه را تحت فشار قرار دادند تا نظارت‌های پلیسی را تعدیل کند. در اواخر سال ۱۳۵۴، سازمان عفو بین‌المللی پی‌برد که ایران یکی از «بزرگترین نقض کنندگان حقوق بشر»

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

است؛ کمیسیون بین‌المللی قضات در ژنو، رژیم را به شکنجه‌دادن زندانیان و نقض حقوق مدنی شهروندان خود متهم کرد. کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر در نامه‌ای شاه را به نقض شدید حقوق بشر متهم کرد. جیمی کارتر نیز در مراحل مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ بر دفاع از حقوق بشر در سرتاسر جهان تأکید کرد و در آخرین مرحله انتخابات ریاست جمهوری، ایران را جزو کشورهایی به شمار آورد که آمریکا برای حفظ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مردم آن کشورها گام‌های مؤثری برخواهد داشت. (آبراهامیان، ۱۳۹۱)

در نتیجه فشارهای خارجی از سوی هم‌پیمانان حکومت پهلوی از یکسو و در راستای سوق دادن کشور به سمت مدرنیزاسیون از سوی دیگر؛ بتدریج حکومت از میزان فشارهایی که بر مردم وارد می‌کرد، کاست. کاهش خفقان نظارت‌های پلیسی در اواخر سال ۱۳۵۵ آغاز شد؛ شاه اعلام کرد که در زندان‌های ایران شکنجه ممنوع شده است و در کنار آن به مناسبت‌های گوناگونی همچون ۲۸ مرداد (سالروز سقوط مصدق)، چهارم آبان (تولد شاه)، عید نوروز و ... شماری از محکومین دادگاه‌های نظامی کشور توسط شخص شاه مورد عفو قرار می‌گرفتند. (زیباکلام، ۱۳۷۲) شمار این آزادسازی و عفوها در سال ۱۳۵۵ اوج گرفت و رژیم در بهمن ماه همان سال ۳۵۷ زندانی را بخشید. هویدا را برکنار کرد و جمشید آموزگار (با شخصیتی لیبرال‌تر) را به نخست‌وزیری برگزید و دولت نیز در مردادماه قوانین اصلاح دادگاه‌ها را وضع کرد. (آبراهامیان، ۱۳۹۱)

ولی تمام این اقدامات به شکلی یکباره انجام شدند که دلیل اصلی آن در فشارهایی بود که بر حکومت پهلوی وارد شده بود، نه درونزاد بودن این اقدامات. در نتیجه به علت آنکه آزادی‌های سیاسی حکومت پهلوی حاصل فرایندی بلندمدت نبود و دارای ساختارهای تاریخی و اجتماعی بلندمدت نبود به شکست منتهی شدند و به بن بست رسیدند.

### ۳. بن بست‌های فرهنگی:

سومین حوزه مهمی که در زمینه نوسازی مطرح است، حوزه فرهنگی است. غرب در جهت مدرنیزاسیون خود، در حوزه فرهنگی اقدامات فراوانی انجام داد. اومانیزم در تفکرات و فلسفه غربی جایگزین تئوکراسی گشت؛ سکولاریسم و لائیسیتته در امور اجتماعی و

سیاسی رخ داد؛ انقلاب پروتستان‌تیسیم با خود بسیاری از مبناها را تغییر داد و طرحی نو در انداخت و ... ولی آنچه که در غرب رخ داد براساس بسترهای اجتماعی موجود و سوابق تاریخی آن بود اما در ایران چنین زمینه‌هایی فراهم نبود. در نتیجه اقدامات حکومت پهلوی در تضاد با فرهنگ ایرانی - اسلامی بسیار قوی‌ای که در کشور وجود داشت، قرار گرفت.

در این دوران نفی سنت‌ها و نهادها و ارزش‌های بومی و مذهبی به عنوان ارزش‌های عقب‌افتاده‌ای که سرچشمه حقارت ملی محسوب می‌شدند مورد هدف هواداران مکتب مدرنیزاسیون بود. شاه با حمله به مذهب‌یون آنها را مرتجع و یا مارکسیست اسلامی می‌نامید (فوزی، ۱۳۸۵) و با وام‌های کلانی که از غرب دریافت می‌کرد فرهنگ غربی را در جامعه رواج می‌داد و محتوای نظام آموزشی کشور را به سمت غیر دینی می‌برد. (منصوری، ۱۳۷۹)

اقدامات فرهنگی‌ای که شاه در زمینه مبارزه با فرهنگ سنتی و مخصوصاً اسلامی انجام می‌داد عبارت بودند از: تقلید از سکولاریسم، نفی میراث اسلامی، نفرت از اعراب و تجلیل از گذشته پیش از اسلام، تأکید بیش از حد بر ناسیونالیسم قومی و نژادی، پیرایش زبان فارسی از واژه‌های عربی، تغییر تاریخ اسلامی به تاریخ شاهنشاهی و جستجوی پایه‌های نظری و تاریخی برای مشروعیت سلطنت، تغییر در قوانین و مقررات و حذف مواد مربوط به اسلام در آنها و... (شفیعی فر، ۱۳۷۸)

نیک‌ی کدی نیز در این زمینه معتقد است که: "شاه در مسیر مخالفت با مذهب افراد خارجی و یا اقلیت‌های مذهبی و بویژه بهائیان را بر هموطنان مسلمان خویش ترجیح می‌داد، فشار زیادی بر مدارس علوم دینی وارد ساخت، جشن‌های مهم‌ل و پر هزینه دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی را علم کرد، تقویم اسلامی ملی ایرانیان را که بر مبدأ هجری شمسی قرار داشت به مبدأ موهومی برگردانید...". (نیک‌ی کدی، ۱۳۷۵: ۲۷)

در واقع اقدامات حکومت برای ایجاد مدرنیزاسیون فرهنگی در ایران هیچ‌کدام در جهت سازگاری با فرهنگ حاکم بر جامعه نبودند و همانگونه که ازغندی اشاره می‌کند: «شاه از ۱۳۴۰ به بعد به دنبال تحقق اندیشه جدایی دین از سیاست بود و نه اسلام منهای روحانیت». (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۰۷) در نتیجه به دلیل اینکه این فرهنگ جدید با اوضاع اجتماعی ایران بیگانه بود و به دلیل وارداتی و تحمیلی بودن آن بر ساختار اجتماعی، پذیرفته نشد و بیشترین مخالفت‌ها را با خود به همراه آورد. فرهنگی که حکومت تبلیغ می-

کرد از لحاظ تاریخی و اجتماعی با اوضاع ایران همخوانی نداشت و در نتیجه نتوانست در درون جامعه اجرایی شود و بی‌ثباتی‌های فرهنگی را در کشور به همراه آورد.

جامعه‌شناسی تاریخی و بن‌بست‌های متدولوژیک نوسازی در ایران دوره پهلوی:

همانگونه که اشاره شد جامعه‌شناسی تاریخی در بررسی پدیده‌های اجتماعی به دو امر تاریخی و اجتماعی بودن توجه دارد و معتقد است که پدیده‌ها در طول تاریخ شکل می‌گیرند و این پدیده‌ها از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر متفاوتند. نوسازی نیز به عنوان یک پدیده اجتماعی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن تاریخ و اجتماع عملی گردد و می‌بایستی در جامعه‌ای شکل بگیرد که در تاریخ و سطح اجتماع‌اش اقدامات و گرایشاتی به سمت نوسازی وجود داشته باشد. در واقع نیاز به امر نوسازی می‌بایستی از درون جامعه برخیزد نه وارداتی و تقلیدی باشد. در مورد نوسازی ایران، جامعه‌شناسی تاریخی معتقد است که این امر براساس نیازهای جامعه رخ نداد و یک پدیده غیراجتماعی و غیرتاریخی است و در نتیجه نتوانست به نتیجه مطلوب برسد.

در ادامه انتقاداتی که جامعه‌شناسی تاریخی بر نظریه نوسازی وارد می‌کند، تحت عنوان توهمات سه‌گانه‌ای مطرح می‌نماید و این توهمات را در مورد نوسازی ایران ۱۳۳۲-۱۳۵۷ به شکل کاربردی بررسی خواهیم کرد.

### ۱. توهم‌شنی انگاری:

بدیهی است که مفهوم شی انگاری در علوم اجتماعی می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد اما در این مقاله منظور از شی انگاری همانگونه که جامعه‌شناسی تاریخی معتقد است این است که؛ رویکرد پوزیتیویستی و نظریه نوسازی برای امور ارزش ذاتی و در خود قائل می‌شوند. امور را فارغ از وضعیتیتی که در آن شکل گرفته و ایجاد گشته اند دارای ارزش ماهوی می‌دانند. ساختار و محیط اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی که در ایجاد آن پدیده مؤثر بوده اند را؛ نمی‌بینند. طبق این توهم، پدیده‌ها ارزش ذاتی دارند همانند نمک (که توده‌های آن هنگامی که بر روی هم جمع می‌شوند تشکیل بلور داده و مرتباً بر حجمشان افزوده می‌شود)؛ و نه ارزش تعاملی. به علت این مشکل شناختی که در تمام نظریات پوزیتیویستی و مخصوصاً نوسازی به عنوان یک رویکرد جهانشمول وجود دارد در ایران نیز نوسازی دچار همین مشکل شناختی گشته بود که نتیجه این امر به بن‌بست کشیده شدن

نوسازی ایران ۱۳۳۲-۱۳۵۷ بود. در ذیل برخی از مهم‌ترین مصادیق توهّم شی انگاری را که نوسازی رژیم پهلوی به آن دچار بود تشریح می‌شود:

درحقیقت توهّم شی انگارانه رژیم پهلوی از نوسازی ایران به دو معنی قابل بررسی است در معنای نخست تصور بر آن بود که با ایجاد برخی از نمادها و کالاهای مدرن در ایران می‌توان تمام بخش‌های اقتصادی و حتی غیراقتصادی را به سمت نوسازی کشاند. در این راستا است که به ایجاد کارخانه و توسعه صنعت در کشور اقدام شد زیرا تصور و یا به بیان بهتر توهّم کالایی بودن روابط (نه تعاملی بودن روابط) را در عرصه اقتصادی کشور داشتند. لذا بیشترین توجه به بخش سخت افزاری (بخش اقتصادی و تکنولوژیکی یا مادی توسعه) ۱۸ اقتصاد مبذول شد و بخش نرم افزاری به فراموشی سپرده شد. مطابق آمارها نیز سهم بخش نرم‌افزاری در برنامه دوم فقط ۱۸/۴٪ کل اعتبارات بود در حالی که این میزان در برنامه سوم، رشد ناچیزی کرد و به ۲۱/۳٪ رسید و در برنامه چهارم سهم مربوطه مجدداً از ۲۰٪ نیز کاهش یافت. این روند در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد نیز تشدید شد و جامعه ایران را به سمتی از توسعه سوق داد که می‌توان آن را توسعه بی‌قواره نامید. (یارمحمد قاسمی، ۱۳۸۷) درواقع حرکت اقتصاد حکومت به سمت سخت‌افزاری به علت ارزش ذاتی ای بود که رژیم برای این بخش از اقتصاد قائل بود تا از این طریق سایر بخش‌ها را نیز به سمت نوسازی بکشاند در صورتی که نوسازی بدون توجه به شرایط محیطی نمی‌توانست به پیش رود و روابط کالایی در تمام عرصه‌های اجتماعی جاری نبود.

در مفهوم دوم نیز به کل ساختار جامعه همانند یک کالای مستقل نگریسته می‌شود و برای نوسازی آن به شرایط محیط داخلی و بین‌المللی توجهی نمی‌شود. در اینجا دست اندرکاران نوسازی در ایران نیز تصور می‌کردند که می‌توان این امر را بدون توجه به شرایط پیش برد لذا نظریه نوسازی در ایران همان راهکارها و برنامه‌هایی را در پیش گرفت که در جوامع اروپایی پی گرفته شده بود و هیچ‌گاه به ساختار درونی جامعه ایران نگاه نکرد و تحلیلی از گذشته تاریخی و نظام فرهنگی، ارزشی، اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی جامعه ارائه نداد، تا براساس آن به نوسازی ایران دست بزند.

ر.ک: حجاریان، سعید، ناموزونی فرایند توسعه در کشورهای پیرامونی؛ فصلنامه راهبرد، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲، ۱۸.

در حقیقت توهم شیء‌انگاری جوامع را به شکل شیء می‌بیند نه نظام؛ تا به بررسی سیستمیک آن بپردازد. برای داده‌هایی که به نظام وارد می‌شوند، همانند نظریه دیوید ایستون (در مورد نظریه نظام‌ها)؛ بدون توجه به بازخوردی که در داخل نظام (در اینجا جوامع) شکل می‌گیرد، انتظار دارد که خروجی آن چیزی باشد که در جوامع غربی رخ داده است. در واقع شیء‌انگاری در اینجا پس از اینکه ورودی خود (یعنی مؤلفه‌ها و معیارهای نوسازی) را به داخل جوامع می‌فرستد می‌خواهد توسعه‌ای که در جوامع غربی نمونه آن رخ داده است؛ خارج گردد. در مورد محیط بیرونی نیز چنین است نوسازی نه فقط در ایران بلکه در سایر جوامع نیز به شرایط حاکم بر محیط بیرونی آنها توجه نداشت و برای انجام آن محذورات و مقذورات بین‌المللی را در نظر نمی‌گرفت.

اولین مثالی که در مورد توهم شیء‌انگاره رژییم از نوسازی در ایران می‌توان ذکر کرد مقوله اصلاحات ارضی است. اصلاحات ارضی در ایران در شرایطی رخ داد که نظام ارباب و رعیتی در ایران از سال‌ها پیش برقرار بود و این امر بدون توجه به ساختار داخلی کشور به انجام رسید. این اصلاحات، اصلاحاتی بورژوازی بود اما بدون شرکت روستاییان و به رهبری بوروکرات‌ها اجرا شد. این انقلاب پاسخ‌گوی نیازهای بازار در حال گسترش بود، و برای تثبیت پایه‌های لرزان حکومت در داخل و خارج و به نفع بورژوازی بزرگ داخلی و خارجی صورت گرفت. (سوداگر، ۳۵۸)

حکومت پهلوی زمانی که به اصلاحات ارضی دست زد آن را فی نفسه دارای ارزش می‌دانست و معتقد بود که با اصلاحات ارضی تمام امور اقتصادی مملکت را می‌تواند بهبود بخشد (رابطه کالایی بین امور قائل بود) و کشور را به نوسازی برساند. بر اساس همین توهم است که شخص محمد رضا شاه پهلوی هنگامی که از اصلاحات ارضی بحث می‌کند آن را برای نجات کلیه امور زندگی مردم می‌داند: "اصلاحات ارضی عدالت اجتماعی را که اساسی‌ترین هدف ماست برقرار خواهد کرد، ولی اضافه بر آن میل داریم که زندگی شما مردم به حداکثر امکان رونق پیدا کند..." (از غندی، ۱۳۸۶: ۱۸۲) وی همچنین معتقد است که: "من احساس می‌کردم که به عنوان رئیس مملکت مسئول سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم، و می‌باید آن‌ها را از وضع ناگوار قرون وسطائیشان بیرون بیاورم. بدین جهت از دولت خواستم که طرح قانونی جهت اجرای برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم املاک بزرگ ملاکین تهیه و تقدیم پارلمان کند." (محمد رضا شاه، ۱۳۴۵: ۴۶)

اما به علت مشکلات و توهماتی که رژیم در زمینه اصلاحات ارضی به آن دچار بود همانگونه که از جان فوران نقل شد، واردات محصولات کشاورزی از ۱۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۲۱۱ میلیون دلار در سال ۱۳۵۱، ۱ تا ۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۴ و ۲/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ رسید. (جان فوران، ۱۳۸۲) همچنین جمعیت مذکر فعال که در کشاورزی مشغول به کار بودند از ۷۵٪ در سال ۱۳۲۵ به ۵۶٪ در سال ۱۳۳۵ و به ۳۴٪ در سال ۱۳۵۵ کاهش یافت که همگی ناشی از عدم موفقیت برنامه اصلاحات ارضی در ایران بود. (گازپوروسکی، ۱۳۷۹)

بنابراین برداشت شی گونه رژیم پهلوی از اصلاحات ارضی در ایران، نه تنها سبب نوسازی و توسعه بیشتر نشد بلکه سبب از رونق افتادن بخش کشاورزی نسبت به شرایط قبل از اصلاحات شد و وابستگی به واردات محصولات کشاورزی افزایش یافت.

دومین مصداقی که در مورد توهم شی انگاری می‌توان بررسی کرد پدیده شهرنشینی در ایران بود. از آنجایی که شهرنشینی یکی از پایه‌های نوسازی در غرب بوده است حکومت پهلوی به دنبال آن بود که با توسعه شهرنشینی کشور را به سمت مدرن شدن برده و نیروی کار مورد نیاز برای بخش صنعتی در شهرها را فراهم کند، در واقع حکومت معتقد بود که توسعه شهرنشینی به همراه خود می‌تواند شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را بدون توجه به شرایط تاریخی-اجتماعی حاکم بر گذشته و حال جامعه ایران متحول کند. شاه نیز در این زمینه در کتاب انقلاب سفید بیان می‌دارد که: "ما برای اینکه کاملاً مرفقی بشویم، باید حتماً یک مملکت صنعتی شویم. لازمه چنین تحولی این است که ترکیب فعلی جمعیت کشور که تقریباً ۶۵٪ آن در روستاها و ۳۵٪ در شهرها زندگی می‌کنند تغییر یابد، بطوری که نسبت کشاورزان از یک ربع جمعیت مردم کشور بیشتر نباشد." (محمد رضا شاه، ۱۳۴۵: ۵۵-۵۶)

بنابراین رژیم بدون توجه به شرایط اجتماعی موجود و بدون توجه به بافت روستایی جمعیت کشور دست به توسعه شهرنشینی در ایران زد زیرا رواج شهرنشینی را ذاتاً ارزشمند می‌دانست که سبب توسعه بخش‌های صنعتی کشور و سوق دادن کشور به سمت مدرنیزاسیون می‌شود. ولی شهرنشینی نه تنها سبب پیشرفت نشد بلکه آثار سوءیی همچون توسعه آلودگی‌ها در اطراف شهرهای بزرگ، رواج بیکاری، بالا بردن فساد و فحشا در

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارديبهشت و خرداد ۱۳۹۳

شهرها، افزایش آلودگی‌های زیستی در شهرها و توسعه اختلافات فرهنگی و ... به همراه آورد.

سومین مورد در بحث ایجاد صنعت و کارخانه بود؛ زیرا همچنان که صنعتی شدن یکی از پایه‌های نوسازی به عنوان یک رویکرد جهانشمول بود، در ایران نیز این امر می‌بایستی بالاجبار عملی شود. رژیم پهلوی با توجه به اینکه رابطه کالایی را در عرصه اجتماع حاکم می‌دانست به این امر اقدام کرد و می‌پنداشت که ایجاد صنعت و توسعه کارخانه‌ها می‌تواند سبب توسعه و مدرنیزاسیون در سایر بخش‌های کشور گردد. محمدرضا شاه به عنوان پادشاه ایران و مجری اصلی نوسازی در کشور، بیان می‌دارد که: " برنامه اساسی ما برای پیشرفت مملکت و بالابردن سطح زندگی مردم آن، یعنی تأمین آینده استوار کاملاً اطمینان بخشی برای ملت ایران، صنعتی کردن مملکت است... بنابراین در توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران طبعاً نقش درجه اول بر عهده صنعت گذاشته شده است." (محمدرضا شاه، ۱۳۴۵: ۱۷۹-۱۸۰)

اگرچه برنامه صنعتی کردن کشور موفقیت‌هایی در زمینه توسعه صنایع سنگین ایجاد کرد و کارخانه‌هایی در کشور ایجاد شدند ولی این امر نیز موفقیت‌آمیز نبود زیرا؛ این امر سبب توسعه صنعت مونتاژ و وابسته به غرب در کشور شد و در ایجاد صنایع به مزیت نسبی و بومی بودن این صنایع و کارخانه‌ها توجه نشد، و همچنین به صنایع سنتی، بومی و داخلی همانند صنایع دستی و نساجی کمتر توجه شد.

یکی از نشانه‌های شکست صنعتی کردن در بخش کشاورزی خودنمایی کرد زیرا کشاورزی در نتیجه برنامه صنعتی کردن به فراموشی سپرده شد و به وابستگی کشور منتهی گشت و به گسستگی و جدایی وحدت ملت و کشور منجر شد که به ثبات سیاسی و اقتصادی که از لازمه‌های صنعتی شدن است؛ آسیب رساند. (عیوضی، ۱۳۸۵) میزان تورم نیز همانگونه که قبلاً بررسی شد بسیار بالا رفت که عامل آن در صنعتی سازی‌ای بود که جهت‌گیری خارجی داشت. همچنین به علت عدم موفقیت برنامه صنعتی کردن شاهد عدم رشد صادرات غیر نفتی کشور هستیم که از ۴/۷٪ در سال ۱۳۴۲ به ۲٪ در سال ۱۳۵۰ تقلیل یافت. (فوزی، ۱۳۸۵)

بنابراین طبق برداشت شی‌انگاری دست اندرکاران نوسازی در ایران برای مقولاتی همچون اصلاحات ارضی، توسعه شهرنشینی، ایجاد صنایع و کارخانه‌ها و مقوله صنعتی کردن



کشور ارزش ذاتی قائل شدند و معتقد بودند که ایجاد و توسعه این موارد به خودی خود موجب نوسازی در سایر بخش‌های اقتصادی و همچنین سیاسی و فرهنگی کشور می‌گردد ولی نه تنها این امر در سایر حوزه‌ها رخ نداد بلکه در خود این بخش‌ها نیز باشکست مواجه شد. علت این امر در آن بود که بدون در نظر گرفتن شرایط موجود و اوضاع حاکم بر جامعه ایران، به ایجاد و توسعه این عوامل دست زدند ولی به نتیجه مطلوب نرسیده و کشور را به بن بست رساندند.

## ۲. توهم طبیعی دیدن و تغییرناپذیری:

دومین نقد جامعه‌شناسی تاریخی بر رویکردهای پوزیتیویستی این است که معتقدند گزاره‌های آنها در قلمرو توسعه، کاملاً طبیعی و ازلی و ابدی هستند. رویکرد نوسازی با تکیه بر روش‌شناسی پوزیتیویستی معتقد است که صنعتی کردن، گسترش آموزش، گسترش شهرنشینی، بسط مفاهیم و مؤلفه‌های سکولاریستی و گستراندن ارزش‌های مدرن منطبق بر طبیعت و فطرت انسانی است و در همه جوامع و دوران‌ها قابل تحقق است. بر این اساس در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ دست اندرکاران امر توسعه در کشور باور داشتند که پذیرش ارزش‌های مدرن توسط جامعه ایران در یک فرایند کاملاً طبیعی روی خواهد داد. اما این برداشت یک توهم شناختی است که در ذیل دلایل این امر تشریح می‌شود:

از جمله دلایل مهمی که می‌توان براساس آن طبیعی پنداشتن فزاینده نوسازی در ایران را رد کرد، متفاوت بودن بستر اجتماعی-تاریخی ایران از جوامع غربی مخصوصاً انگلستان است که در اینجا ابتدا تفاوت‌های اجتماعی و تاریخی جامعه ایران با جوامع مدرن غربی به ویژه انگلستان را به شکل فهرست وار بیان می‌داریم:

۱. در غرب و مخصوصاً انگلستان نوسازی بر مبنای یک نظم فئودالی شکل گرفت ولی در ایران نظم فئودالی وجود نداشت و فاقد سیستم اشرافی بود. جان فوران در این زمینه معتقد است که: اگرچه اغلب تاریخ نگاران مارکسیست ایران قبل از سرمایه داری را "فئودالیسم" و ... می‌نامند ولی حتی در بخش کشاورزی اقتصاد، بندرت می‌توان مشخصه‌های فئودالی را یافت، یعنی اشرافیت موروثی به شکل حقوقی و قانونی نبوده و از نظام ارباب رعیتی نیز خبری نبوده است. (جان فوران، ۱۳۸۲)

کاتوزیان نیز معتقد است در ایران فئودالیسم همانند غرب هرگز وجود نداشته است، زیرا بخش بزرگی از زمین های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود ... ، برعکس اروپا طبقه اریستوکراتیک-مالک شکل نگرفت ... دولت در اروپا متکی به طبقات بود ولی در ایران طبقات متکی به دولت بودند و دولت به نوعی در فوق طبقات قرار داشت. (کاتوزیان، ۱۳۸۳) فئودالیسم در اروپا دارای سابقه تاریخی بود و پس از فروپاشی و تجزیه امپراتوری روم ایجاد شد که همراه با فروپاشی نظام برده داری بود ... ولی در ایران از لحاظ تاریخی نیز، نظام فئودالی شکل نگرفته است زیرا در عمل نظام برده داری، به عنوان یکی از مبانی شکل گیری نظام فئودالی در ایران وجود نداشته است. (همان )

۲. شرایط اقلیمی ایران با غرب و انگلستان بسیار متفاوت است . نوسازی در اروپا و انگلستان به ایجاد یک نظام سرمایه داری پیشرفته منجر شد که بخش عمده ای از این مسئله به وجود اقلیم مناسب در اروپا مربوط می‌شد. در اروپا عنصر کمیاب تولید زمین است ولی در ایران آب عنصر کمیاب تولید می‌باشد. کاتوزیان در این راستا معتقد است که «به علت کم آبی امکان نداشت که بر اساس مالکیت یک یا چند آبادی، قدرت های فئودالی مستقلی پدید آیند». ( کاتوزیان ، ۱۳۸۳: ۸-۹) «درواقع کم آبی باعث می‌شد که نظم فئودالی شکل نگیرد و در مقابل ایلات کوچ نشین به قدرت برسند کم آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری انجامید که تولید هیچ یک برای ایجاد یک پایگاه قدرت فئودالی تکافو نمی‌کرد». (همان : ۳۴۹)

۳. سومین تفاوت در مورد ایران و غرب ، نقش نفت در کارکرد دولت و جریان ناقص دولت سازی است که سبب شد دولت به جای داشتن نقش نظارتی در عرصه جامعه نقش یک بازیگر اصلی و صاحب منفعت را بازی کند. زیرا دولت ملی در جوامع غربی همانند انگلستان پس از زوال فئودالیت و قدرت گرفتن بورژوازی ملی شکل گرفت و محصول غلبه بورژوازی ملی بر فئودالیت بود که به جز دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و تأمین و تسهیل کالاهای زیربنایی و عمومی رسالتی نداشت ولی دولت در ایران بنا به خصلت‌های تاریخی، برآمده از بورژوازی ملی نیست و بلکه بورژوازی خود محصول و تابع دولت است. (احمدیان ، ۱۳۸۰)

۴. بافت اجتماعی جامعه ایران با غرب بسیار متفاوت بود. جامعه ایران دارای پیشینه تاریخی از نظم امپراتوری در پیش از میلاد تا یک جامعه چندپاره از نظر قومی و مذهبی،

بسیار متفاوت است از جوامعی همانند انگلستان و جوامع اروپایی که در آنها نوسازی رخ داده است. در واقع این جوامع فاقد پیشینه امپراتوری و فاقد ساخت چند پاره قومی-مذهبی فعال بوده اند؛ ولی دست اندرکاران و مجریان نوسازی در ایران این نکته که جامعه ایران بافت اجتماعی کاملاً متفاوتی از جوامع اروپایی دارد را، در نظر نگرفته بودند و براساس توهم طبیعی دیدن و برداشت تک خطی ای که داشتند بر آن بودند که نوسازی در ایران نیز همانند جوامع غربی، جدای از ساختار و بافت اجتماعی متفاوت آن، امکان پذیر و نتیجه بخش است.

۵. تفاوت آخر اینکه بین ایران و غرب در مبحث وجود فرهنگ شهادت طلبی و عاشورا و مبارزات مذهبی در ایران است. در حالیکه کشورهای غربی از لحاظ تاریخی و اجتماعی فاقد این چنین اموری می‌باشند ولی دست اندرکاران نوسازی در ایران به این نکته توجه ننموده اند. به گفته جان فوران پا به پای گسترش و شیوع مذهب شیعه در میان توده های مردم حول محور شهادت امام حسین در کربلا، عزاداری دینی و اعتقاد به رستگاری اخروی نیز شکل گرفت. بنابراین مفهوم های عدالت و مبارزه با ظلم و ستم، جزو ارزش های مهم اعتقادی شیعیان بود و فرمانروا می‌بایست عادل باشد و گرنه در پیشگاه خدا و در نزد مردم مشروعیتش را از دست می‌دهد... (فوران، ۱۳۸۲) اما عوامل و مجریان نوسازی بازم براساس توهم طبیعی انگاری ای که از مدرنیزاسیون داشتند، این عوامل را نادیده گرفته بودند که نتیجه اش عدم موفقیت اصلاحات و نوسازی در پیش گرفته شده توسط حکومت پهلوی بود. اما رژیم پهلوی به علت تصور تغییرناپذیری و طبیعی پنداری ای که از نوسازی داشت به ایجاد آن اقدام کرد زیرا: اولاً سیاست گذاران و مجریان نوسازی در ایران معتقد بودند که نوسازی به شکل یک امر طبیعی در تمام جوامع رخ خواهد داد زیرا نوسازی و تمام مختصات آن یک "فرایند طبیعی و گریزناپذیر" است و آن را "سرنوشت محتوم تاریخی" برای ایران تلقی می‌کردند.

دوماً نوسازی را "تنها راه رشد و تکامل" کشور می‌دانستند. به دلیل آنکه، تنها راهی که توانسته کشورها غربی را از دوران عقب افتادگی و فقر و تباهی بیرون بیاورد و به کشورهای ثروتمند مبدل کند برنامه مدرنیزاسیون بوده است؛ لذا تنها راه برای رشد و تکامل ایران همانند کشورهای پیشرفته دنیا، همین مسیر نوسازی است و بدیل و آلترناتیوی برای آن در نظر نداشتند.

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

سوماً نظریه پردازان نوسازی که معتقد بودند نوسازی پدیده‌ای است که "بر فطرت و طبیعت بشر" منطبق است؛ دست اندرکاران آن در ایران نیز معتقد بودند که امر نوسازی بر طبیعت بشر مدرن منطبق است و یک امر کاملاً عقلانی است و نمی‌تواند برای ایران مستثنی باشد و برای توسعه بایستی در مسیر آن حرکت کرد.

چهارماً؛ براساس برداشت طبیعی انگاری و در ادامه این برداشت دست اندرکاران نوسازی در ایران نیز به توهم تغییرناپذیری نوسازی دچار گشته بودند که: کشورها و جوامعی که بتوانند به نوسازی برسند نمی‌توان آنها را از نوسازی برگرداند. همانگونه که نمی‌توان یک انسان را از مرحله بزرگسالی و بلوغ به مراحل جوانی و ... بازگرداند در مورد نوسازی نیز چنین است و به لحاظ تجربی نیز این امر در طول تاریخ رخ نداده است. اینان نوسازی و مدرنیزاسیون را آخرین مرحله‌ای می‌دانند که برای جوامع می‌توان در نظر گرفت و در نتیجه بازگشت از آن و تغییر آن امکان‌ناپذیر است.

از جمله اقداماتی که رژیم پهلوی براساس این توهم شناختی انجام داد می‌توان به ایجاد فرهنگ سکولاریستی در ایران اشاره کرد. چون سکولاریسم در جوامع غربی توانسته بود، به شکلی موفقیت‌آمیز به اجرا درآید و جوابگوی مشکلات این جوامع بود؛ حکومت پهلوی نیز به سمت سکولار کردن ایران اقدام کرد. زیرا سیاستگذاران پهلوی، پدیده‌دنیایی شدن را یک امر طبیعی می‌پنداشتند و معتقد بودند که اولاً جوامع ناگزیر برای پیشرفت و توسعه باید به سمت این امر حرکت کنند و ثانیاً به علت موفقیت‌آمیز بودن آن در جوامع توسعه یافته، این امر را پدیده‌ای طبیعی می‌پنداشتند که با طبیعت انسان‌ها نیز همخوانی دارد.

محمد رضا شاه خود در مورد ایجاد سکولاریسم می‌گوید: «بنابراین برای کشور و ملت ما چاره‌ای جز این نبود که اگر بخواهد در زمره ممالک زنده و مترقی و مستقل جهان باقی بماند، شالوده اجتماعی کهن را زیرورو کند و آینده خویش را براساس اجتماع تازه‌ای که با مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد پی‌ریزی نماید.» (محمد رضا شاه، بی تا: ۲۲)

در این راستاست که به زنان حق رأی داده شد؛ "تا با به کار افتادن روزافزون نیروی فعاله زنان ایرانی کشور را روز به روز بیشتر به سطح مترقی‌ترین جوامع جهان نزدیک کند" (محمد رضا شاه، ۱۳۴۵: ۱۲۱) سن ازدواج دختران از ۱۵ به ۱۸ و پسران از ۱۸ به ۲۰

افزایش یافت، زنان حق درخواست طلاق همانند جامع غربی یافتند، حملات گسترده ای علیه مذهب و روحانیت انجام شد و... "حزب رستاخیز نیز تلاش می‌کرد تا با تسلط بر اوقاف، به عضویت ساواک در آورن ملأها، دادن مقرری به آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتاب‌های مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها برای بدبین کردن دهقانان نسبت به مراجع روحانی کشور، مذهب را ملی کند." (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۴۶)

حکومت پهلوی به دلیل آنکه سکولاریسم را پدیده ای می‌دانست که اصول کلی آن در حوزه عقل بشری قرار می‌گرفت و پدیده‌ای کاملاً طبیعی پنداشته می‌شد لذا آن را در برابر مذهب تشیع قرار می‌داد و به دنبال تفاسیر سکولاری از دین بود. زیرا دین بیشتر اصول و مبانی‌ای که ارائه می‌کند در مقوله ماوراءالطبیعه است که با عقل بشر نمی‌توان به تمام زوایای آن دست یافت و برخی از نکات آن در حوزه نقل می‌گنجید لذا همانند کشورهای غربی که سکولاریسم را در کشورهای خود پیاده کرده بودند محمدرضا شاه نیز به دنبال رواج فرهنگ سکولاری در جامعه بود.

اما از این نکته غافل بودند که شرایط مذهبی و تاریخی حاکم بر کشور ایران با شرایطی که در غرب وجود داشته است، بسیار متفاوت است. از سوی دیگر شرایط اجتماعی آن زمان ایران که به شکل بسیار سنتی و طرفدار مذهب بود را نمی‌دیدند و همچنین با نادیده گرفتن عدم وجود زمینه‌های فرهنگی لازم برای ایجاد سکولاریسم در کشور، به این امر اقدام کردند که نتیجه‌اش شکست سکولاریسم و نهایتاً ایجاد بی‌ثباتی در این حوزه بود. یکی از دیگر پدیده‌هایی که نظریه‌پردازان نوسازی به طبیعی دیدن آن معتقد بودند بحث مربوط به آزادی‌هایی است که حکومت پهلوی در اواخر حکمرانی‌اش به انجام آن اقدام کرد ولی در واقع علاوه بر فشارهایی که از ناحیه هم پیمانان خارجی مخصوصاً آمریکا بر ایران وارد می‌شد خود حکومت نیز چنین می‌پنداشت که به علت طبیعی بودن آزادی؛ ( همانگونه که در ذات انسان‌ها گرایشی طبیعی و ناخودآگاه گونه به سمت آزادی وجود دارد و با توجه به شباهت بین جامعه و ارگان‌های طبیعی، جوامع را نیز به سمت آزادی متمایل می‌دانست ) و در مقابل به علت غیرطبیعی بودن فشار و استبداد می‌تواند با ایجاد آزادی اوضاع فرهنگی کشور را به سمت ثبات بکشد و در نتیجه آن سایر بخش‌ها نیز به میزانی از ثبات خواهند رسید. ولی در اینجا نیز از یکسو به علت در نظر نگرفتن اوضاع اجتماعی و درونی جامعه و فراموش کردن شرایط بد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر

جامعه و از سوی دیگر توهم طبیعی انگاری و شکست ناپذیری ای که حکومت پهلوی از امر نوسازی ( و آزادی) در ایران داشت نتیجه‌ای که حاصل شد نه تنها موفقیت و شکست ناپذیری ایجاد آزادی در ایران نبود بلکه بی‌ثباتی هرچه بیشتری بود که در نتیجه این آزادی‌ها به وجود آمد و نهایتاً در این زمینه نیز حکومت پهلوی دچار بن بست شد. به هر حال حکومت پهلوی به علت طبیعی و تغییرناپذیر پنداشتن برخی از شاخص‌های نوسازی به ایجاد آن در جامعه اقدام کرد ولی به علت غیرواقعی بودن این برداشتها و همچنین به دلیل عدم توجه به شرایط اجتماعی و تاریخی حاکم بر جامعه ایران این اقدامات با شکست مواجه شدند.

### ۲. توهم هم ریختی:

سومین انتقادی که جامعه شناسی تاریخی بر رویکردهای پوزیتیویستی و بر نظریه نوسازی وارد می‌کند تصور هم ریخت پنداشتن جوامع و دوران‌هاست. در واقع رویکرد نوسازی براساس روش پوزیتیویستی خود معتقد است که تمام جوامع هم‌شکل می‌باشند و در نتیجه برای برقراری شاخص‌های نوسازی در همه جوامع و همه دوران‌ها می‌توان از روش‌های یکسانی بهره گرفت زیرا معتقدند که نظام‌های سیاسی و جوامع هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند و عناصر اصلی همه جوامع و دولت‌ها یکی است و این امر در طول تاریخ و در اجتماعات یکسان بوده است. بر اساس این برداشت است که حکومت پهلوی در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ به ایجاد مدرنیزاسیون به تقلید و الگو برداری از جوامع غربی اقدام کرد. جامعه شناسی تاریخی معتقد است که باور به هم‌ریختی جوامع از دیگر توهمات شناختی‌ای است که نظریه نوسازی به آن دچار است. در زمینه توهم آمیز بودن مقوله هم ریختی جوامع می‌توان همان دلایلی را که در مبحث غیرطبیعی پنداشتن نظریه نوسازی ارائه نمود؛ مطرح کرد. زیرا جامعه ایران از لحاظ عدم شکل‌گیری فئودالیسم، شرایط اقلیمی، بافت اجتماعی و مذهبی و ... با جوامع غربی ناهم‌شکل است که این امر خود نشان دهنده عدم هم ریختی جامعه ایران با جوامع غربی است.

ولی با وجود همه این تفاوت‌ها، دست اندرکاران نوسازی در ایران دچار توهم هم‌ریخت پنداری ایران با جوامع توسعه یافته و غربی بودند و بدون توجه به اختلافات اجتماعی، تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ساختاری و ... بین ایران و غرب به دنبال

برقراری روابط و مناسبات سرمایه داری که در جوامع غربی برقرار گشته بود، رفتند. الگوبرداری‌ای که رژیم برای نوسازی کشور اتخاذ کرده بود نیز به شکل کاملاً تقلیدی از غرب انجام گرفت ولی به علت تفاوت‌های اجتماعی و تاریخی، میان جوامع غربی با جامعه ایران این اقدامات به نتیجه مطلوب نرسیدند.

یکی از مهم‌ترین مصداق‌های نوسازی تقلیدی و وارداتی ایران در بحث ایجاد احزاب سیاسی می‌باشد که به شکل فرمایشی و از بالا رخ داد. پس از سال ۱۳۳۲ شاه بتدریج احزاب اسلامی و توده و ملیون را از صحنه سیاست ایران حذف کرد ولی پس از آن در سال ۱۳۳۶ به تدریج اقداماتی در جهت ایجاد نظامی دو حزبی به تقلید از الگوی آمریکایی-انگلیسی انجام داد اما احزاب ایجاد شده از بالا و تحمیلی بودند و درونزاد جامعه ایران نبودند و سرانجام به نتیجه مطلوب نرسیدند و شاه مجبور شد که یک سیستم تک حزبی در ایران برقرار کند.

درواقع رژیم شاه ابتدا با سرکوب احزابی (همچون احزاب ملی گرا، توده و ...) که در کشور وجود داشتند به سمت نوعی نظام استبدادی حرکت کرد ولی چون وجود احزاب سیاسی یکی از لوازم نوسازی بود، به سرعت به سمت ایجاد احزاب پیش رفت و در فاصله بسیار کوتاهی یک نظام دو حزبی را ایجاد کرد؛ چیزی که در مورد احزاب نشدنی و غیر منطقی می‌باشد. زیرا «حزب تشکلی است که از ساختاری دارای سازماندهی مستمر و بادوام تشکیل شده است که عمری بیش از بنیانگذارش دارد و افزون بر مرکز سیاسی کشور شعباتی در سطح کل کشور داراست.» (مهدی نادر باب اناری، ۱۳۸۸: ۲۹)

ولی حزب رستاخیز نیز به نتیجه دلخواه آنها نرسید. زیرا نه تنها تشکیل حزب رستاخیز بلکه تشکیل نظام دو حزبی ماقبل آن نیز، به دلیل اینکه حاصل نیاز جامعه وایدئولوژی‌های ساخته شده توسط مردم نبود و به شکلی یک شبه به وجود آمد، نتوانست مشکلی از رژیم حل کند و نتیجه ایجاد آنها بی‌ثباتی در حوزه سیاسی کشور بود و با شکست مواجه شد.

درواقع حکومت پهلوی می‌پنداشت که چون نظام حزبی در جوامع غربی دارای کارکرد مثبت و مفیدی بوده است در ایران نیز چنین خواهد شد ولی به علت تفاوت‌هایی که جامعه ایران با جوامع غربی داشت این امر در ایران نتوانست به نتیجه برسد و حتی سیستم تک حزبی و فراگیر وی نیز به شکست کشیده شد.

از دیگر اقدامات که می‌تواند در مقوله توهم هم‌ریختی بررسی شود، بحث مبارزه با روحانیت است که این امر در غرب تحت عنوان پروتستان‌تیسیم و مبارزه با کشیشان به نتیجه رسیده بود. حکومت پهلوی براساس توهم هم‌ریختی و همانند پنداری‌ای که بین جامعه ایران و جوامع اروپایی قائل بود و همچنین براساس همانندی‌ای که بین مذاهب موجود در ایران (دین اسلام و مذهب تشیع) و اروپا (دین مسیحیت و آیین کاتولیک) می‌پنداشت؛ به مبارزه با روحانیت پرداخت تا بتواند امور دینی را از امور سیاسی جدا کند ولی نه تنها موفق به این امر نشد بلکه از عوامل فروپاشی شد، چیزی که در اروپا نتیجه‌ای کاملاً برعکس آنچه در ایران رخ داد، داشت.

#### نتیجه‌گیری:

بنابر نظریه جامعه‌شناسی تاریخی، پدیده نوسازی در جامعه‌ای می‌تواند عملی گردد که شرایط تاریخی و اجتماعی لازم برای اجرا شدن آن فراهم آمده باشد. در حالی که نظریه پردازان نوسازی این نکته را در نظر نمی‌گیرند که خود این امر، ناشی از مشکلات روش شناختی نظریه نوسازی به عنوان یک رویکرد جهانشمول است. لذا بر اساس این مدل تحلیل می‌توان عدم موفقیت پروژه مدرنیزاسیون در ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷) را در غیر تاریخی و غیر اجتماعی بودن نوسازی در ایران دانست.

جامعه‌شناسی تاریخی معتقد است که در متدولوژی نظریه نوسازی مشکلاتی وجود دارد که این مشکلات به ایجاد برخی توهمات شناختی منجر گشته است. توهمات شناختی که نظریه نوسازی به آن مبتلا است عبارت بودند از: توهم شی‌انگاری، تغییرناپذیری و طبیعی دیدن، هم‌ریختی. یعنی نظریه پردازان نوسازی این پدیده را به شکل یک شی می‌بینند که فارغ از شرایط و عوامل تاریخی و اجتماعی آن قابل اجرا است؛ پدیده‌ای تغییرناپذیر و ابدی است که به شکل طبیعی و خودجوش رخ می‌دهد و در تمام جوامع و دوران‌ها امکانپذیر است. بر اساس این ۴ برداشتی که نظریه پردازان نوسازی داشتند، در ایران نیز حکومت پهلوی به نوسازی اقدام کرد ولی به علت غیرواقعی بودن این برداشتها، به بن بست رسید. براین اساس دلیل اصلی شکست نوسازی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۵۷ غیرتاریخی و غیراجتماعی بودن این امر در ایران بوده است.



## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

الگوی مورد پیشنهاد این مقاله استفاده از روش و الگویی است که از دل جامعه ایران برآمده باشد و منطبق با ساختارهای درونی و اجتماعی و تاریخی ایران باشد. زیرا الگوی نوسازی غربی زمانی توانست در کشورهای غربی پاسخگو باشد که برآمده از تاریخ و اجتماع آنها بود. الگوی ایرانی و اسلامی نیز از آنجا که منطبق بر شرایط داخلی و ساختارهای درونی کشور است و به عبارتی پدیده‌ای درونی است نه وارداتی می‌تواند در پیشرفت ایران پاسخگو باشد. مطابق این الگو و مدل، برای پیشرفت کشور ضمن پذیرش سنت‌های مناسب و قابل اتکا می‌بایستی از قسمت‌هایی از مدرنیزاسیون که مناسب و قابل استفاده در کشور است، بهره‌گرفت. این الگو از یکسو با شرایط مذهبی و دینی کشور هماهنگ است و در نتیجه نیروهای سنتی و ساختارهای موجود آن را پس‌نمیزند و از سوی دیگر برآمده از فرهنگ ایرانی است که منطبق بر شرایط اجتماعی، ساختاری و فکری جامعه است.

### فهرست مراجع:

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، "تاریخ ایران مدرن"؛ ترجمه محمد فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱)، "ایران بین دو انقلاب"؛ ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ هجدهم
۳. آوری، پیترو (۱۳۶۷-۱۳۶۸)، "تاریخ معاصر ایران (از کودتای ۲۸ مرداد تا اصلاحات ارضی)"؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات عطائی
۴. احمدیان، قدرت (۱۳۸۰)، "جهانی‌شدن و اقتصاد سیاسی ایران"، پایان‌نامه دکتری، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶)، "تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)"؛ تهران: انتشارات سمت، چاپ چهارم
۶. بدیع، برتران (۱۳۷۶)، "فرهنگ و سیاست"؛ ترجمه احمد نقیب‌زاده، نشر دادگستر، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۶.
۷. بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، "ایرانیان و اندیشه‌تجدد"؛ تهران: نشر و پژوهش روزفرزان، چاپ اول
۸. پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۸)، "مأموریت برای وطن"؛ تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۹. پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵)، "انقلاب سفید"؛ تهران: چاپ خانه بانک ملی ایران
۱۰. پهلوی، محمدرضا (بی‌تا)، "به سوی تمدن بزرگ"؛ مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی (با همکاری کتابخانه پهلوی).

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

۱۱. حجاریان، سعید (۱۳۷۲)، "ناموزونی فرایند توسعه در کشورهای پیرامونی"؛ فصلنامه راهبرد، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲.
۱۲. حسینیان، روح الله (۱۳۸۳)، "چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۴۳-۱۳۵۶"؛ تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۱۳. دلیرپور، پرویز (۱۳۸۹)، "روش شناسی جامعه شناسی تاریخی"؛ فصلنامه اسلام، سیاست و ساختار بین‌الملل، سال اول، تابستان ۱۳۸۹
۱۴. رهبری، مهدی (۱۳۷۹)، "اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران (بررسی مقایسه‌ای نظریه‌های اقتصادی با انقلاب اسلامی ایران"؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول
۱۵. زیباکلام، صادق (۱۳۷۲) "مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی"؛ تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم
۱۶. سو، آلوین (۱۳۸۸)، "تغییرات اجتماعی و توسعه (مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی"؛ ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ چهارم.
۱۷. سوداگر، م (۱۳۵۸)، "بررسی اصلاحات ارضی (۱۳۴۰-۱۳۵۰)"؛ تهران: مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند، چاپ اول.
۱۸. شفیع‌فر، محمد (۱۳۷۸)، "مدخلی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن"؛ قم: انتشارات تهذیب
۱۹. صارمی شهاب، اصغر (۱۳۷۸)، "احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران"؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۲۰. عیوضی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «جامعه شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران»؛ تهران: نشر قومس، چاپ اول.
۲۱. فوران، جان (۱۳۸۲)، «مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران»؛ ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ چهارم.
۲۲. فوزی، یحیی (۱۳۸۵)، "عوامل ساختاری مؤثر بر رخداد انقلاب اسلامی در ایران"؛ پژوهش علوم سیاسی، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵
۲۳. قاسمی، یارمحمد (۱۳۸۷)، "ارزیابی نحوه مدیریت توسعه در ایران"؛ نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۷.
۲۴. کدی، نیکی (۱۳۷۵)، "ریشه‌های انقلاب ایران"؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم
۲۵. گازیوروسکی، ج مارک (۱۳۷۹)، "سیاست خارجی آمریکا و شاه"؛ ترجمه هفتریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اربدبشت و خرداد ۱۳۹۳

۲۶. منصور، جواد (۱۳۷۹)، "سیر تکوینی انقلاب اسلامی"؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین-المللی، چاپ سوم.
۲۷. منوچهری، عباس (۱۳۸۹)، "جامعه‌شناسی تاریخیو دیالکتیک تجدد در ایران"؛ مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹.
۲۸. موثقی، احمد (۱۳۸۵)، "نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل)"؛ تهران: نشر قومس، چاپ اول
۲۹. نادر باب اناری، مهدی (۱۳۸۸)، "پارادوکس احزاب سیاسی در دوران پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷)"؛ راه‌آورد.
۳۰. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷)، "درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی"؛ تهران: سمت، چاپ ششم.
۳۱. هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، "دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران"؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول
۳۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱)، "تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران"؛ ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم
۳۳. همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۳)، "اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)"؛ ترجمه محمدرضانقیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ دهم
۳۴. هنته، برژن (۱۳۸۱)، "تئوری توسعه و سه جهان"؛ ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر قومس، چاپ اول
35. Anna Green and Kathleen Troup, "The house of history":(1999), Manchester university press.
36. Gerard Delanty and Engin F. Isin, "Handbook of Historical Sociology":(2003), university of Liverpool
37. Ray Kiely, "Sociology and development. the impasse and beyond":(1995), university of East London, UCL press
38. Stephen Hobden and John M. Hobson. "Historical Sociology of International Relations":(2001) Cambridge university press.
39. Wilfred Spohn, "Historical sociology and comparative in a globalizing world":(2009)
40. www.ghanoononline.ir
41. www.cbi.ir (سایت بانک مرکزی)